



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۷/۳۰



محمد داود موسی

آیا نظام جمهوری در افغانستان مستقر شده است؟

نوشته بناغلی محمد امین فرهنگ

طوری‌که اکثریت خوانندگان محترم خبر دارند ۴۴ سال قبل از امروز در شب بین ۲۵ و ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ هـ ش (۱۷ و ۱۸ جولای ۱۹۷۳ میلادی) در نتیجه کودتای نظامی سردار محمد داود خان صدراعظم سابق و پسر عم و شوهر خواهر آخرین پادشاه افغانستان، اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، نظام عنعنوی و چند هزار ساله سلطنتی افغانستان - البته با وقفه‌های چند- سرنگون، و در عوض آن نظام جمهوریت را در کشور اعلان گردید. این کودتا که به کمک یک تعداد عناصر معلوم الحال اردو و همکاری گسترده حزب کمونستی دیموکراتیک خلق افغانستان به موفقیت رسید، نقطه عطف عمیق و ژرفی در حیات سیاسی و انکشافات بعدی سیاسی و اجتماعی افغانستان بشمار میرود. در اینکه نظام شاهی در طی قرون و اعصار در کشور نهادینه شده و مبدل به یک مؤسسه مهم و قابل قبول برای اکثریت بحیث یک عامل استقرار بخش پذیرفته شده بود، کمتر میتوان شک و شبهه نشان داد. استقرار این نظام و نفوذ آن در ذهنیت مردم افغانستان ارتباط به فرد و یا شخص خاصی که در رأس نظام قرار میداشت، نداشت. زیرا مردم افغانستان بیشتر به اصل نظام می‌اندیشیدند و به آن اعتماد می‌کردند و نه به افرادی که در رأس نظام شاهی قرار داشتند. ولی در این هم شکی نیست که افرادی که بحیث پادشاه در این نظام عرض وجود نموده اند نیز نظر به خواص انفسی و عندی خود، و تصامیمی که بحیث اولی الامر اتخاذ می‌نمودند بنا بر طرزالعمل و شیوه زمامداری خود در تعیین سرنوشت کشور ما نقش عمده و سرنوشت ساز داشته، و این امر گاهی منجر به انکشافات مثبت و زمانی هم منتهی به اوضاع ناگوار گردیده است؛ تا جایی که حتی در بعضی موارد باعث سقوط خودشان نیز شده و در بعضی حالات دیگر بر محبوبیت و قبولی شان در ذهنیت عامه مردم افغانستان نقش عمده و اساسی داشته است.

من نمیخواهم که در این نوشتار مختصر- که بیشتر ماهیت یکنوع اقتراح را دارد، راجع به نقش مثبت و یا منفی شاهان افغانستان بحث نمایم. زیرا این قضاوت از حوصله این مقال خارج است و ایجاب یک پژوهش و تحقیق علمی علیحده و بسیار عمیق و آفاقی و مبنی بر اسناد و شواهد علمی را مینماید، چنانچه بعضی از مؤرخین افغان به این کار مبادرت ورزیده اند و امید که در آینده نیز نسل های نوین افغانستان در زمینه بیشتر تحقیق نموده و با استفاده از مآخذ و منابع جدید علمی بدون حب و بغض شخصی برای دریافت حقایق پژوهش های بیشتری را انجام دهند. ولی آنچه را من در این رابطه بحیث نتیجه گیری مقدماتی ارقام میدارم اینست که در ذهنیت مردم افغانستان نظام شاهی و شخص پادشاه- به استثنای بعضی موارد و حالات خاص و معین- بحیث عناصر انضمام بخش اجتماعی و ضامن

استقرار سیاسی و امنیت عامه و مرکز ایجاد تفاهم و تأمین نسبی وحدت ملی - که از خواص عمده یک دولت عصری و مدرن بشمار میروند، مورد پذیرش عامه قرار داشته و بتدریج شکل یک مؤسسه اجتماعی و سیاسی را اختیار نمودند و بهمین شکل تا اندازه زیادی نهادینه گردیدند. نمونه برجسته و غیر قابل انکار تکامل استقرار دهه دیموکراسی (از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ هـ ش - ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ میلادی) یاده سال اخیر سلطنت محمد ظاهرشاه بشمار می‌رود که در طول آن با وصف بروز بعضی مشکلات و معضل های سیاسی و اجتماعی روند دیموکراسی میرفت که در کشور استحکام پیدا نماید و یک بدیل بهتر را نسبت به دوره های استبدادی قبلی برای مردم افغانستان به ارمغان آورد. مخصوصاً کارکرد و اقدامات مدبرانه اولین صدراعظم خارج از خاندان سلطنتی، مرحوم داکتر محمد یوسف خان، در طی دو و نیم سال حکومت او در آغاز دهه دیموکراسی (دوره انتقال) با ایجاد زیربنای اساسی یک نظام مردم سالاری مبنی بر اساسات کلاسیک دیموکراسی و با در نظر داشت و مراعات شرایط انفسی جامعه افغانی (قانون اساسی سال ۱۳۴۴ هـ ش، قانون انتخابات، قانون رسانه ها، قانون احزاب، تدویر لویه جرگه تصویب قانون اساسی، عملی نمودن انتخابات آزاد دوره ۱۲ پارلمان) و قاطعیت و شایستگی و مهارت مرحوم محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم این دهه طلایی، افغانستان را در منطقه و جهان بحیث یک کشور دارای امنیت و ثبات عمیق سیاسی و اجتماعی معرفی و احترام و توجه جامعه بین المللی را به آن جلب نموده بود. بنا بران میتوان به کمال جرأت و با دلایل مقنع نتیجه گیری نهایی نمود که ادامه این حالت از یکطرف ضامن تمامیت ارضی و استقرار هم جانبه گردیده، و از طرف دیگر بتدریج مقام سلطنت را از شکل خودکامگی آن مبدل به یک سلطنت مشروطه مینمود که شخص پادشاه دران صرف خصوصیت سمبولیک داشته و قدرت واقعی از طریق انتخابات و مراجعه به آرای مردم به ملت انتقال پیدا میکرد. یا به عبارۀ دیگر به تدریج و آهسته ولی پیوسته شکل نظام های سمبولیک اروپایی مانند انگلستان و ممالک سکندینیای، هالند و بلژیک در اروپا و کشور های تایلند و جاپان در آسیا را اختیار نموده و هنوز هم مستحکم تر و نهادینه تر میشد. قابل ذکر است که امروز کشورهای نامبرده به هیچ وجه حاضر نیستند که از نظم های سلطنتی اختیاری عنعنوی خود صرف نظر نموده و خود را با وصف داشتن رشد سیاسی عمیق در بین ملت های شان، در بحرانات ناشی از تبدیلی بیباکانه و ماجراجویانه به نظامهای جمهوری داخل نموده، سیستم های مستقر دیموکراسی خویش، و در نهایت استقرار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود ها را مواجه خطر اضمحلال سازند. (در اینجا باید متذکر شوم که صرف در انگلستان که از جمله یکی از قدیمی ترین دیموکراسی های جهان بشمار می‌رود صاحب منصبی بنام اولیویه کرومول Olivier Cromwell در قرن هفدهم میلادی نظام شاهی مشروطه را در آن کشور به جمهوریت تبدیل کرد ولی بعد از چند سال کشور و دیموکراسی مواجه چنان بحران گردید که مجبوراً دوباره به نظام شاهی رجعت کردند که تا امروز دوام دارد).

طوریکه در بالا به آن اشاره شد، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش و اعلان جمهوریت از طرف سردارم محمد داؤود خان به این پروسه سیاسی نقطه انجام نظام عنعنوی شاهی، اقلأ به نام ، مبدل به نظام کاملاً بیگانه و نا آشنای جمهوریت شد. اعلان این نظام توأم بود با بعض اقدامات عجولانه و ظاهراً عصری ولی در واقعیت بسیار احساساتی و ناعاقبت اندیشانه که در طی سالهای بعدی اثرات ناگوار آن بشکل ادامه استفاده از کودتا ها برای تصاحب قدرت در دولت و جنگهای داخلی برای غصب قدرت و بروز نظامهای افراطی جهادی و طالبانی و داعشی گردید که ادامه آن تا امروز دمار از روزگار ملت مظلوم و بی وسیله افغانستان برآورده است. من در اینجا نمیخواهم که در باره همه این انکشافات تباه کننده از اولین کودتا تا امروز صحبت بیشتر نمایم زیرا در زمینه هم آثار زیاد نوشته شده و هم ملیون ها هموطن

ما شاهدان عینی عواقب و پی آمدهای فاجعه بار آن بوده اند و کمتر خانواده ای سراغ شده میتواند که به صورت مستقیم و با غیرمستقیم از آنها متضرر نشده باشد. بزرگترین اشتباه سردار در پهلوی اقدام به کودتا که اصلاً ضرورت آن احساس هم نمی شد، دخیل ساختن اردو و پولیس در سیاست بود که این کار در تمام کشورهای جهان مردود بوده و اردو و پولیس باید بیطرف و دور از سیاست نگهداشته شده و خود تابع سیاست باشد و صرفاً از امنیت داخلی و خارجی کشور دفاع نماید. ایجاد «کمیته مرکزی» متشکل از اکثریت افراد اردو و چند نفر محدود ملکی که امروز ارتباطات بعضی شان با (ک. ج. ب.) اتحاد شوروی ثابت شده است (مراجعه شود به کتاب: اسناد متروخین' کا. گ. ب. در جهان' نویسندگان: کریستوفر اندرو و واسیلی میروخین، ترجمه از فریدون دولتشاهی تهران ۱۳۸۶ صفحات ۴۵۵ تا ۵۹۵) و سپردن مقدرات کشور به این افراد ناشناخته و مجهول الهویه خود سند اثبات این وضع ناهنجار میباشد. سردار از جمله پنج سال دوره به اصطلاح جمهوریت اعلان شده خود چهار سال آنرا به همین شکل حکومت کرد. به خواست او تمام نهادها و پایه های یک نظام دیموکراسی را که در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هـ ش تسجیل شده بود ملغی نمود. آزادی های فردی، انتخابات آزاد، آزادی مطبوعات، پرنسپ تفکیک قوای ثلاثه، استقلال قضاء، حق اجتماعات مسالمت آمیز و غیره مظاهر دیموکراسی موجود در نظام نهادینه شده سلطنتی از بین برده شدند و قدرت دولت در انحصار یک گروه کوچک و عقده مند که خود در رأس آن قرار داشت متمرکز گردید، چنانچه خود رهبر کودتا هم رئیس دولت و هم صدراعظم، وزیر دفاع، وزیر خارجه و هم وزیر پلان بود و این وضع تا سال ۱۳۵۶ هـ ش (۱۹۷۷ میلادی) یعنی تا دایر شدن لویه جرگه قانون اساسی جدیدش دوام پیدا کرد.

در این میان از تاریخ ۱۱ تا ۲۴ دلو سال ۱۳۵۵ هـ ش (۲۱ جنوری تا اول فروری ۱۹۷۷ میلادی) لویه جرگه در کابل دایر گردید تا هم قانون اساسی جدید را تصویب کند و هم رئیس جمهور افغانستان را انتخاب نماید. در این قانون اساسی برای اولین بار در افغانستان سیستم اداره مرکزی عملی گردید یعنی رئیس جمهور هم در رأس دولت قرار گرفت و هم در رأس قوه اجرائیه.

انتخاب رئیس جمهور نیز برخلاف تعامل مروج در نظام های دیموکراسی و منجمله در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ توسط انتخابات آزاد و مستقیم و عمومی و سری صورت نگرفت بلکه با تقلید از بعض کشورهای سوسیالیستی منجانب اعضای لویه جرگه یعنی به صورت مستقیم از طرف نمایندگان که به صورت آزاد از طرف مردم انتخاب نشده، بلکه افرادی بودند که بشکل گل چین توسط والیان و سائر قدرتمندان نظام به عضویت لویه جرگه راه یافته بودند اجرا شد. کاندید ریاست جمهوری نیز فقط یک نفر بود یعنی شخص سردار محمد داؤود خان. یک بار در جواب سؤال مرحوم عزیزالله واصفی که ریاست جرگه را داشت مبنی برین که آیا کسان دیگری هم کاندید میشوند؟ در عمل هیچ کس جرأت نمیکرد که خود را کاندید نماید و سردار هم که در صدر مجلس نشسته بود و تکراراً می گفت که نمیخواهد رئیس جمهور شود. یک تن وکیل بی خبر از دنیا بانگ زد که "اگر سردار صاحب نمیخواهد، همین سردار حیدر خان رسولی وزیر دفاع نیز شخص خوب و با خدا است، بیایید که او را انتخاب کنیم". این بانگ آنقدر بیجا بود که حسن شرق که مسئول درجه یک لویه جرگه بود از بیم اینکه نمایندگان دفعه تاً تغییر عقیده بدهند و رسولی را انتخاب نمایند با یک اشاره به افراد امنیتی دستور داد تا وکیل مذکور را از تالار بیرون کنند و همین طور هم شده و دیگر درک آن بدبخت معلوم نگردید. به هر حال بعد از کمی تردد تکتیکی و تکیه به جلو زدن، بالاخره سردار ریاست جمهوری افغانستان را پذیرفت و بحیث اولین رئیس جمهور (!) کشور منصوب گردید. از نظر بعضی مؤرخین افغان

این لویه جرگه آنقدر مصنوعی و آمیخته به تقلب و ساخته کاری بود که نظیر آن در تاریخ کشور دیده نشده بود، چنانچه مرحوم پوهاند داکتر محمد حسن کاکړ مؤرخ افغان در مقاله ای که به استقبال از کودتای کمونستی ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش (۲۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی) در روزنامه انیس به چاپ رسانید به ارتباط قانونی نبودن این لویه جرگه و نقش و نفوذ سردار محمد داوود خان در آن چنین ابراز نظر نموده است:

« لویه جرگه که اصلاً در شرایط معاصر به یک مؤسسه ارتجاعی تبدیل شده است، در دوره داود خان هنوز هم ارتجاعی تر شد. به علت واضح که اعضای آن از طرف مردم نی بلکه از طرف عمال دولتی انتصاب گردیدند. بنابراین این جرگه که صرف دو هفته عمر نمود ممثل اراده خلق افغانستان شده نمیتوانست. پس جای تعجب نبود که این جرگه مسوده قانون اساسی را که قدرت عالی را از مردم سلب کرده به یک شخص می سپرد و حکومت آنرا قبلاً تهیه و ترتیب نموده بود به طور سرسری پاس نمود. داود خان به این ترتیب توانست قدرت انحصار شده قبلی خود را شکل قانونی بدهد. ولی تزویر و دسیسه کاری او در انتخاب خودش بحیث 'رئیس جمهور' از قانونی بودن قدرتش کاست و مقام اخلاقی او را در نظر عموم پایان آورد و به گفته یکی از هموطنان 'او از همین وقت در ذهن مردم محکوم گردید.' (مراجعه شود به مقاله داکتر محمد حسن کاکړ با عنوان: با از بین رفتن داود خان. بساط عبدالرحمن خانی در افغانستان از بین رفت، منتشره در روزنامه انیس، شماره های ۶۲ و ۶۳ مؤرخه ۶ و ۷ سرطان ۱۳۵۷ هـ ش مطابق ۲۷ و ۲۸ جون ۱۹۷۸ میلادی).

کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش و غصب قدرت توسط حزب دیموکراتیک خلق سیستم اداری افغانستان را از بیخ و ریشه تغییر بنیادی داد. تمام نهادهای دولت بر مبنای سیستم اداری کشورهای کمونستی که در رأس شان اتحاد شوروی وقت قرار داشت، انطباق داده شد. جاه و مقام رئیس جمهور را « رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق » گرفت که در دوره های زمامداری تیره کی و حفیظ الله امین و ببرک کارمل تا سقوط نجیب بهمین شکل باقی ماند. « دفتر سیاسی حزب » و « کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان » مقامات عالیرتبه تصمیم گیری شدند که اعضای آنها را بیشتر یک تعداد افراد بی نام و نشان و فاقد تجربه دولت داری در یک جامعه غامض و پیچیده ای مانند افغانستان تشکیل میداد. همین تقلید بیجا و غیر عاملانه بود که در فرجام منجر به استیلاي افغانستان توسط ارتش سرخ و قتل میلیون ها افغان بیگناه و آواره شدن میلیون های دیگر در ممالک بیگانه و تخریب قسمت بیشتر شالوده سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور گردید و قوه های دفاعی مضمحل ساخت و در انجام خود عاملین خویش را قسماً بلعید و قسماً در همان ممالکی پناهنده ساخت که روزی آنها را بنام « کشورهای امپریالیستی و جهانخوار » یاد میکردند.

با انتقال قدرت به گروه های مجاهدین به تاریخ ۸ ثور ۱۳۷۱ هـ ش (۲۸ اپریل ۱۹۹۲ میلادی). قضایا بغرنج تر و پیچیده تر گردید. تشکیل حکومت مجاهدین در شورای راولپندی پاکستان (دو ماه حکومت صبغت الله مجددی و بعد چهار ماه از برهان الدین ربانی و سپس دایر نمودن انتخابات و تشکیل یک حکومت انتقالی) نه تنها جنبه عملی به خود نگرفت و بزودی منجر به جنگ خانمانسور داخلی و تخریب کابل و کشتار زیاده از هفتاد هزار کابلیان شریف و بیگناه را بار آورد بلکه از آن بد تر اینکه یک دولت دیگر منطقه یعنی پاکستان که به صورت سیستماتیک به کمک انگلیس و فریب دادن امریکا در این راه کار کرده بود حیثیت وصی و اختیاردار افغانستان را پیدا کرد و عملاً بهمین صفت وارد صحنه سیاسی کشور ما گردید. چنانچه حکومت مذکور هنوز در تلاش است که این نقش خود را امروز

هم بهمان شکل حفظ نماید. همچنین در همین دوره بود که استاد ربانی بعد از ختم دوره چهار ماهه اش برای ادامه زمامداری خود عوض مراجعه به آرای عمومی توسط انتخابات یا تدویر لویه جرگه به نهاد نا آشنایی بنام « شورای اهل حل و عقد » که آنهم هیچگونه ارتباطی با جامعه و سنن ملی و خالص افغانی نداشت رجوع، و خود را رئیس جمهور افغانستان اعلان کرد که این دستگاه که با یک نظام جمهوریت بشکل اصلی آن هیچگونه شباهتی نداشت، بر ملت افغان تحمیل گردید. نتیجه نهایی این اداره ناقص توأم با شدت جنگهای داخلی دولت های انگلیس و امریکا را به تحریک پاکستان و ادار ساخت که بدیل جدیدی را بنام « تحریک اسلامی طالبان » ایجاد نمایند و این گروه با فتح کابل در سال ۱۳۷۴ هـ ش نظام «امارت اسلامی افغانستان» را در کشور اعلان نمود. و ملا محمد عمر با دایر کردن یک مجلس دوهزار نفری در قندهار که ماهیت حقوقی آن مجهول باقی ماند لقب « امیرالمؤمنین » را بشکل مادام العمر برای خود اتخاذ نمود. در دوره پنج سال سلطه طالبان نشانی از یک نظام جمهوری در کشور دیده نشد و افغانستان به شکل یک دیکتاتوری اسلامی تحت نفوذ و به حکم مستقیم آی. اس. آی. پاکستان اداره میشد. در همین دوره بود که راه اسامه بن لادن و القاعده نیز با چشم پوشی و رضایت انگلیس و امریکا و فعالیت استخبارات پاکستان در افغانستان باز گردید.

با حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی (۲۱ سنبله ۱۳۸۰ هـ ش) و به تعقیب کنفرانس بُن و تشکیل اداره مؤقت، و به ادامه آن دایر شدن لویه جرگه اضطراری، دوره انتقالی و تدویر لویه جرگه قانون اساسی، اولین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان پس از طالبان در سال ۱۳۸۳ هـ ش (۲۰۰۴ میلادی) صورت گرفت که حامد کرزی رئیس پیشین اداره مؤقت و سپس رئیس دوره انتقالی بحیث اولین رئیس جمهور افغانستان در نتیجه انتخابات و مطابق به ماده ۶۱ قانون اساسی جدید کشور برای پنج سال انتخاب گردید و بدین ترتیب کشور ما پوره ۳۱ سال بعد از سقوط سلطنت دارای یک نظام جمهوریت بر مبنای مراجعه مستقیم به آرای ملت افغانستان شد که در آن مداخله به حد اقل صورت گرفت. ولی متأسفانه که وضع بهمین منوال باقی نماند. در انتخابات بعدی در سال ۱۳۹۳ هـ ش (۲۰۱۴ میلادی) دخالت در روند انتخابات بشکل ملموسی از طرف تمام جناح ها صورت گرفت و ابعاد این مداخلات و تقلبات در انتخابات آنقدر گسترده و نمایان و واضح بود که در فرجام با گم شدن قسمت اعظم آرای مردم، نه نتیجه نهایی انتخابات و نه برنده واقعی آن معلوم گردید. کشور در یک بحران عظیم سیاسی داخل شد و آخر الامر حکومت به اصطلاح «وحدت ملی» با مداخله مستقیم وزیر خارجه ایالات متحده امریکا، جان کیری، پا به عرصه وجود گذارد. رئیس جمهور انتخابی عرض اندام نکرد و نظام جمهوریت مورد سؤال قرار گرفته و طوریکه انتظار میرفت بزودی اختلافات عمیقی هم در بین دو جناح حکومت و هم در بین اعضای داخل در هر دو جناح اوج گرفت و فاصله عمیقی بین شان پیدا شد که نتیجه آن به شکل متزلزل شدن نظام و ایجاد یک «طرز اداره دیکتاتوری گروهی مبنی بر فردگرایی Autocratism » در داخل ارگ با به حاشیه کشاندن مؤتلف دوم یعنی ریاست رئیس اجراییه گردید. این رسوایی بزرگی بود که معادل یک سیر قهقرایی عظیم در پروسه نهادینه شدن نظام جمهوریت در افغانستان تلقی شده میتواند. بنا بر آن از روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ هـ ش با اعلان جمهوریت در کشور از طرف سردار محمد داوود خان و توأم با سقوط «سلطنت» که عمدتاً نهادینه شده بود، تا امروز «جمهوریت» در افغانستان فقط یک خواب و خیل باقی مانده و شاید این سیر قهقرایی در آینده نیز ادامه پیدا کند.

با عرض مطالب بالا می‌خواهم برای هموطنان گرامی و نخبگان کشور و استادان و سیاستمداران و دانشمندان این سه سؤال عمده را طرح کنم که:

۱. آیا، به عقیده شما، نظام جمهوریت بعد از تقریباً نیم قرن در کشور نهادینه شده است؟

۲. آیا اقلأ در حالت نهادینه شدن قرار دارد؟

۳. دورنمای آینده جمهوریت را چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

امیدوارم که هم وطنان گرامی و متفکرین و سیاسیون و قلم بدستان محترم با در نظر داشت و مراعات عفت قلم و زبان و احترام به کرامت انسانی نظریات خود را بدون حب و بغض شخصی ابراز نموده و حالت رقت بار موجود کشور را مورد ارزیابی آفاقی قرار دهند و نظرات خود را پیرامون آینده «جمهوریت» در افغانستان بدست نشر بسپارند. والسلام.

